بسم الله الرحمنالرحیم

اقراءباسم ربک الذی خلق

خلق الانسان من علق

اقراء و ربک الاکرم

الذی علّم بالقلم

علّم الانسان ما لم یعلم

در این سوره، روالی که بحث میکنیم، مانند سوره های قبلی است. یعنی ابتدا یک ترجمه که ما را به سوره نزدیک کند و بعد وارد شویم و ارتباط و انسجام آیات را کشف کنیم؛ به اندازه ای که ما را به غرض واحد سوره برساند.

ذیل بسم الله الرحمن الرحیم سوره ی حمد در تفسیر المیزان، علامه اثبات میکند که هر سوره باید غرض واحد داشته باشد.

حرف اول، منسجم و مرتبط و هماهنگ دانستن قرآن است؛ که استدلالات خود را دارد (اینکه حکیم، بیجا و پراکنده سخن نمیگوید؛ منسجم و مرتبط سخن میگوید و...)

حرف دوم این است که ممکن است کسی قرآن را منسجم بداند (یعنی برای قرآن فهم سیاقی قائل باشد) اما نه به این معنا که حتما هر سوره غرض واحدی دارد.

فرض کنید در سوره ای، بخش هایی باشد که این بخش ها خودشان منسجم هستند؛ اما آیا حتما این بخش های منسجم در سوره باید با یکدیگر هم ارتباطی داشته باشند و پیگیری غرض واحد بکنند؟

ذیل بسم الله سوره ی حمد، علامه این اصل را بررسی میکند. اجمالا: عمده دلیلی که میشود مطرح کرد همین است که وقتی خدای حکیم محدوده ای از جملات و آیات را با بسم الله الرحمن الرحیم میبندد، این خود حکایت از ارتباط اینها میکند. حالا سطح ارتباط ممکن است بالاتر باشد و لازم نیست ارتباط بین بخش های سوره مانند ارتباط بین آیات سوره باشد. اما حتما باید ارتباطی باشد که این بخش مثلا در سوره ی بقره آمده است و نه در سوره ی آل عمران.

در سوره ها، جدای از ارتباط آیات، پیگیر غرض واحد هستیم. که حالا این سوره، غرض واحدی که پیگیری میکند چیست؟ مثلا در سوره علق، از ابتدا تا آیه8، و بعد از ادامه تا آخر سوره؛ یک بحث این است که این دو قسمتی که در سوره دیده میشود تا یکجایی خطاب به پیامبر ص است و فرمان قرائت، و از یک جایی به بعد ایشان را متوجه ی یک انسان نهی کننده از نماز میکند. یک بحث این است که آیا اینها ارتباط دارند یا خیر؟ که به این مبنا برمیگردد که آیا آیات قرآن را منسجم میدانیم یا خیر. یک بحث دیگر این است که آیا این مجموعه با هم یک غرض واحد پیگیری میکنند یا خیر؟ آیا میتوان هدف واحدی پیدا کرد و بگوییم همه آیات این سوره دست به دست هم داده اند و هرکدام نقشی ایفا کرده است تا این هدف واحد اجرا شود؟

در سوره ی علق، بحث اصلی که حکایت از فضای سخن سوره بکند، از بعد از آیه ی 8 است؛ یعنی از ارایت الذی ینهی... آغاز میشود. یعنی سوره در چه فضایی سخن میگوید و چه مخاطبی را مدنظر قرار داده است. تا قبل از این آیات، یک مقدمه ی بیانی است که خودش غرض و فضای مشخصی هم دارد اما تا قبل از آیه ی 9، هنوز فضا خیلی روشن نیست. این نوع بیان خداوند است که همواره اینطور نیست که به فضای سخن در ابتدا تصریح کند و سپس فضای سخن را درمان بکند. خیلی اوقات قبل از تصریح به فضای سخن، درمان آغاز میشود. این متدبر در کلام وحی است که دانه دانه ارتباط آیات را بررسی میکند و بعد به نظامواره ای میرسد که درمان کننده ی این درد است.

اقراء باسم ربک الذی خلق

خلق الانسان من علق

اقراء و ربک الاکرم

الذی علّم بالقلم

علّم الانسان ما لم یعلم

کلا انّ الانسان لیطغی

ان رءاه استغنی

ان الی ربک الرجعی

ترجمه:

بخوان به اسم پروردگارت همان کسی که آفرید

آفرید انسان را از علق (علقه، یک مرحله از مراحل جنین است. شبیه به یک لخته ی خون)

بخوان و پروردگار تو کریمترین است

همان کسی که تعلیم داد و آموخت بوسیله ی قلم

آموخت به انسان، آنچه را که انسان نمیدانست

کلّا؛ همان انسان، طغیان میکند

چه اینکه خود را بی نیاز میپندارد

همانا بازگشت به سوی پروردگار توست.

دنبال ارتباط آیات هستیم که چی میگه و چرا داره میگه.

خطاب به پیامبر ص فرموده اقراء. همین که گفت اقراء، فرق میکند با قل. وقتی گفته میشود بگو، مستلزم این نیست که متنی پیش روی باشد. اما وقتی گفته میشود اقراء، مستلزم این است که متنی پیش روی باشد. هیچ وقت تا متنی (اعم از متن معمولی از کاغذ و قلم، یا الواح نورانی یا هرچی) نباشد، اقراء صدق نمیکند. وقتی پای اقراء به میان می آید، پای نوشتنی هم در میان است که باید در سوره پیگیر آن باشیم.

به اسم پروردگارت بخوان، همان کسی که آفرید. آفرید انسان را از یک خون بسته شده. همین جا توقف دارد! توقف چیست؟ به اینکه خدای متعال بین دو مفهوم، جمع میکند. در فضای سخن سوره، مواجهیم با مخاطبی که خالقیت را برای خدا ثابت میداند ولی ربوبیت را از او دور میداند. معتقد است به اینکه خداوند خالق است و نه رب. شواهد آن در قرآن بسیار است (اگر بپرسی چه کسی آسمان و زمین را آفریده، یقولُنّ الله) مشکلی در خلق آسمان و زمین به دست الله ندارد ولی ربوبیت خدا بر عالم را باور ندارد. نتیجه این میشود که خدا، خالق عالم است که باشد! برنامه ی عالم را چه کسی باید تنظیم کند؟ رب عالَم! که خدا، رب عالَم نیست! پس، خروجی این میشود که کسی که خداوند را به خالقیت قبول دارد اما به ربوبیت خیر، شأن تعلیم را و یاددادن ندانسته ها و پرده برداری از غیب را و هدایت به سعادت را از شئون خدا نمیداند. چون رب عالم و تدبیرکننده ی عالم است که باید برای بشر برنامه دهد. این لازمه ای است که شاید خود بشر به آن اقرار نداشته باشد اما لازمه ی اعتقادش است. از کجا این را میگوییم فضای سخن این است؟ از آنجا که خداوند بین مفهوم ربوبیت و خالقیت جمع میکند. میگوید عجب انسان ابلهی! اقراء باسم ربک الذی خلق، خالقیت نمیتواند از ربوبیت جدا باشد. او ربّ توست، همان کسی که آفرید. از بجایی اینکه خداوند میگوید ربک الذی خلق، بین دو مفهوم ربوبیت و خالقیت جمع میکند، فهمیده میشود که مخاطب در جمع این دو با هم مشکل دارد. یعنی این دو را با هم جمع نمیداند. و الا اینقدر با تاکید، توصیف رب به خالق نمیشود. چرا؟ چون خالقیت مرحله ی قبل از ربوبیت است. اگر روال طبیعی میگفت، باید میگفت اقراء باسم الخالق. بسم الله الذی خلق. اما میگوید اقراء باسم ربک الذی خلق.

فضای سخن: مخاطب، در جمع بین دو وصف ربوبیت و خالقیت مشکل دارد.

پس اولین چیزی که فهمیدیم این است که مخاطب، ربوبیت را از خالقیت جدا میداند و خدا میخواهد بگوید خالقیت همان ربوبیت است. (این، استدلال میخواهد)

به نظر استاد: سوره ی علق، اعجوبه ای است در حکایتگری بین سه فاکتور: خالقیت، ربوبیت، تعلیم

(بررسی محتوا، فارغ از مخاطب بودن پیامبر ص) اقراء، بخوان باسم ربک الذی خلق/خلق الانسان من علق. میگوید مگر ربوبیت چیست؟ اینکه بلافاصله خلق الانسان من علق آمد، استدلال ربک الذی خلق است. ربوبیت یعنی حرکت دادنِ مرحله به مرحله. چطور میشود که خالق غیر از رب باشد و حال آنکه این خالق، این موجود را از علق آفریده است. علق چگونه انسان شده است؟ باید حرکت کند بشود مضغه، بشود پوست و گوشت و استخوان، بشود سمیع بصیر، بشود خردسال... پس خلق او، یک امر ِ آنی نیست. این چه تعریفی از خالقیت است که میتوان در این تعریف خالق را غیر از رب دانست!؟ و حال آنکه این خالق همان کسی است که انسان را از علق آفریده است.

چرا میگوید علق؟ چون مخاطب سوره را میخواهد متوجه ی یک سیر مشهود بکند. این جنین انسان، قبل از علق هم مراحلی دارد. مثل وقتی که نطفه است. اما این نطفه مشهود نیست. ولی اولین نقطه ای که قابل مشاهده است، همان علق است.

میگوید آیا خدا، انسان را از علق خلق نکرده است؟ چطور میشود که خالق انسان، غیر از رب باشد و حال آنکه خلق الانسان من علق. بند اول سوره، اثباتِ یکی بودن و یکسانی خالقیت و ربوبیت است (مانند بحثی که در سوره ی غاشیه مطرح میشود که مخاطب چون خدا را خالق عالم میداند و رب عالم نمیداند، برنامه ی خدا را برنامه ی خویش قرار نمیدهد. لذا میشود عامله ناصبه)

اقراء باسم ربک الذی خلق/خلق الانسان من علق/اقراء و ربک الاکرم/الذی علّم بالقلم/علّم الانسان ما لم یعلم

میخواهد بگوید وقتی خالق همان رب شد، یکی از شئون رب، تعلیم است. ربک الاکرم، الذی علم بالقلم

قلم را که میبینیم، یاد اقراء می افتیم. اقراء، آنچه که میخوانی چیست؟ آنچه که مامور به خواندنش شده ای چیست؟ آن، چیزی است که خدا بوسیله ی قلم وحی یا هر قلم دیگری نوشته است تا به بشر تعلیم دهد ندانسته هایش را. چرا خدا اینکار را کرده است؟ چون رب عالم است. چه کسی گفته رب عالم است؟ ربک الذی خلق/ خلق الانسان من علق.

یک مثلث تعریف میکند که یک سویش ربوبیت است و یک سوی دیگرش آموزگاری و سوی دیگر خالقیت.

اگر خداوند میخواهد ثابت کند رب عالم منم، نه برای اینکه این فقط خاطره ای در ذهن مخاطب باشد؛ بلکه برای اینکه اثبات کند چون رب عالم منم، شان آموزگاری در عالم هم، شان من است. حال رسولی را فرستاده ام و به او میگویم بخوان آنچه را که پروردگارت آورده، چراکه این پروردگار قصد تعلیم کرده است. اما قبلش ثابت میکند که این تعلیم، شان اوست چون اون ربّ عالم است.

همینجا که میخواهد پیامبر را مامور چیزی کند که به قلم وحی نوشته شده، قبلش باید ثابت کند که این شان در عالم، شان من است. لذا اینطور آغاز میکند:

اقراء باسم ربک الذی خلق... بخوان با اسم همان پروردگاری که آفرید. (پروردگاری که آفرید!؟ برای مخاطبی که پروردگاری و آفرینش را یکی نمیداند، همینجا سوال است)

خلق الانسان من علق... نمیبینی که انسان را از علقه آفریده است

اقراء و ربک الاکرم... بخوان، این پروردگار(ی که هم خالق است و هم رب) کریم ترین است. و از سر کرمش الذی علّم بالقلم/ علّم الانسان ما لم یعلم

چرا دو بار به پیامبر می گوید اقراء؟

* بعضی از خارج استدلال کرده اند: چون پیامبر خواندن نمیدانسته، مرتبه ی اول که امر به خواندن میشود، میگوید چگونه بخوانم و بعد دوباره امر میشود
* آنچه که تردید ایجاد کند در خواندن، نه تردید پیامبر است در اینکه آیا میتوانم بخوانم یا خیر، بلکه تردید مخاطبان نسبت به محتوای این حرف است (این نظر با سوره تناسب بیشتری دارد) اولین موضوع مالم یعلم انسان، اولین ندانسته ی انسان که خداوند میخواهد به او تعلیم دهد، حرفی است که زیربنا و شالوده ی همه ی تفکرات او را روی هوا میبرد! اینکه برنامه ریز عالم و آموزگار عالم، ربی است که آفریده است. لذا دوبار میگوید اقراء. چرا؟ چون کلّا ان الانسان لیطغی

پس ربوبیت و خالقیت و آموزگاری، سه ضلع یک مثلث است. حال گفت تو مامور شده ای به خواندن آنچه که خدا تعلیمش را قصد کرده است. انتظار عقلی این است که انسان این قضیه را بپذیرد. چون وقتی بفهمد که خالق او همان رب اوست، و حالا تصمیم گرفته است ندانسته هایش را تعلیم دهد، استقبال کند از این قضیه. چرا؟ چون تازه رسیده است به یک راهکاری که میتواند ندانسته هایش را آشکار کند از سوی کسی که خالق و رب اوست. اما کلّا ان الانسان لیطغی

(اینکه آیا قرآن مکتوب بوده یا نه را برابر با قرآن امروزی نگیرید. مکتوب یک مفهوم عام است که قابل انطباق با چیزهای متعددی است. میتواند صحیفه هایی نورانی از وحی باشد یا کتیبه های نورانی. اما این را میدانم که پروردگار نوشته است که میگوید علّم بالقلم اما با چه و روی چه نوشته است را نمیدانم.)

بحث فنی:

فضا را اینگونه تصور کنید: پیامبری داره مبعوث میشود، محتوایی را داره مامور به خواندن و ابلاغش میشود که متفاوت با باورهای مخاطبان اوست.

در اینجا یک کلّا داریم که یعنی نخیر! چی نخیر؟

در آیات قبلی، حرفی نداریم که خدا بخواهد الان بگوید نخیر! پس معلوم میشود که ماقبل، به قرینه ی مذکوری محذوف شده است و از آن تعبیری به میان نیامده. اولین مذکور مابعد این است: کلّا

استدلال کلّا را باید دید که بفهمیم ماقبلش چیست. نخیر! اینطور نیست چرا که انسان طغیان میکند. پس معلوم شد چی نخیر! سوال این بوده که آیا انسان این محتوا را خواهد پذیرفت؟ نخیر! نخواهد پذیرفت. چرا؟ چون ان الانسان لیطغی. همانا انسان طغیان میکند و نمیپذیرد. چرا نمیپذیرد؟ استدلال را تکمیل میکند: ان رءاه استغنی چراکه خود را بی نیاز می بیند. بی نیاز از چی؟ بی نیاز از تعلیم. آن شانی از رب که آیات قبل به آن پرداخته، شان تعلیم است وگرنه این بیان که خدا رب عالم است، ربطی به نیاز و عدم نیاز ندارد. چه او خود را بی نیاز از ربوبیت خدا ببیند یا نبیند، خدا رب عالم است. اما آنچه که خدا نسبت به او اراده کرده، تعلیم است و همین است که اگر خود را بی نیاز ببیند، پس میکشد و عقب میرود.

کلّا، اینطور نیست که انسان این لطف و کرم پروردگارش را که از اکرم بودن چنین کرده است، بپذیرد. به جای اینکه بپذیرد، رد میکند. چه اینکه انسان، طغیانگر است. از حد گذشته است. چرا طغیان کرده است؟ چون خود را بی نیاز از تعلیم میداند. میگوید من برنامه ی حرکت کردن در این دنیا را بلدم! نیازمند کسی نیستم!

(تشبیه به این قضیه: مثل یک مربی که بچه ای را سوار دوچرخه کرده که به او یاد دهد، از پشت فرمان، کودک را گرفته ولی بچه خبر ندارد و فکر میکند خودش دارد دوچرخه سواری میکند؛ پس خود را بی نیاز از معلم می بیند. لذا طغیان میکند و سریعتر پا میزند و میره میره میره تا میخوره به دیوار!)

انسان، طغیان و تجاوز از حد میکند. به داشته ی بشری مثل خود اکتفا میکند. خدا میگه ان الی ربک الرجعی... بازگشت به سوی پروردگار توست. (گذر پوست به دباغخونه می افته!) این ربک، اقراء باسم ربک الذی خلق است. شما فکر کرده اید این سیستم خالقیت و ربوبیت و آموزگاری فقط یک بسته ی پیشنهادی است!؟ نخیر! این سیستم به یک نقطه منتهی میشود که آن ان الی ربک الرجعی است. اگر گفتی او رب عالم است و از شئون او آموزگاری است، اهمیتش وقتی مشخص میشود که ان الی ربک الرجعی. از تعلیمِ پروردگاری روی برمیتابی که بازگشتت به سوی اوست. چون مدبرعالم است، تعلیمش با بقیه تعلیم بشر متفاوت است. در تعلیم بقیه ی بشر، اگر قبول نکنی اتفاقی نمی افتد چون او تصمیم گیر در عاقبت شما نیست اما در تعلیم خدا اگر قبول نکنی، اتفاقی می افتد! چه اینکه او تصمیم گیر در مورد عاقبت شماست.

حالا این محتوا را خطاب به پیامبر ص میکنیم: اقراء باسم ربک الذی خلق/ خلق الانسان من علق/ اقراء و ربک الاکرم/ الذی علم...

یک قسمت کاری بود که خدا انجام میداد، یک قسمت هم کاری که انسان انجام میدهد. کجا جمع میشود؟ ان الی ربک الرجعی. یعنی ای پیامبر ص! من تو را مامور به خواندن محتوایی کرده ام که پشتوانه اش بازگشت انسان به سوی پروردگار خویش است، هرچقدر هم که طغیان کند و سرباز زند.

بعد از آنتراکت

مخاطب قسمت دوم سوره، همان مخاطب قسمت اول است؛ یعنی پیامبر ص

یک محتوای عامی در قسمت اول آیات داشتیم: قصد تعلیم پروردگار و طغیان و استغنای انسان

اما این مورد، جزئی نشد. که مثلا دقیقا در چه مسئله و بحثی.

در قسمت دوم، کشف فضای سخن به ما کمک میکند. شناخت شخصیت های حاضر در این صحنه: صحنه ی نهی از نماز. یک نفری، نفر دیگری را از نماز بازمیدارد. اما این کسی که نماز میخواند کیست؟ ویژگی های نماز او چیست؟ کسی که بازمیدارد به چه قصدی بازمیدارد؟ ...

(میخواهیم با چند سوال، صحنه را قابل لمس و قابل تصور کنیم)

سوال اول این است: یک عبدی دارد نماز میخواند. این عبد کیست؟ طبق قرائن آیات، شخص رسول ص است. قرینه ی اول، آیه ی پایانی سوره است که به پیامبر فرمان میدهد از او اطاعت نکن و سجده کن و به خدا تقرب جوی. فرمانِ در پایان سوره چون خطاب به پیامبر ص است، قرینه ای است که این عبدی که در حال نماز است و مورد نهی است و خدا از این نهی جلوگیری کرده، این عبد همان رسول خداست. چرا در قالب عبداً اذا صلّی آمده؟ بحث خواهیم کرد.

(سوال بچه ها: خطاب پایانی سوره میتونه برای هر شخص نمازگزاری باشد و نه لزوما پیامبر

پاسخ استاد: از ابتدای سوره، یک مخاطبی داریم. گاهی از ابتدای سوره خداوند با مخاطب خاصی سخن نمیگوید و حالا دارد مخاطبی را خطاب میدهد، اما در اینجا از ابتدا سوره با مخاطب مشخصی سخن میگوید؛ لذا اگر به ضمیر مفرد مخاطب رسیدیم، اولین گزینه همان فرد است. سوال را اینجا باید بپرسیم که چرا عبداً اذا صلّی گفت. این عبارت غایب است اما آیه ی پایانی را به شکل مخاطب مطرح کرد و نه غایب.)

پس یک قرینه، خطاب مفرد مخاطبی است که در آیه ی آخر آمده.

اما این نماز، یک نماز معمولی نیست. به این معنا که یک نفری گوشه ای داره نماز میخواند. نمازی است همراه با ابلاغ. همراه با هدایتگری. یعنی هدایتگری است در قالب نماز! یعنی چه؟ یعنی فرد از قالب نماز که دارد با خدای خودش سخن میگوید استفاده کرده برای ابلاغ یک محتوایی. این را از کجا میگوییم؟ از شرحی که خدا در ادامه مطرح کرده است. در نقطه ی مجملش خدا میگوید الذی ینهی/ عبدا اذا صلی... یکی داره نماز میخونه و یکی داره نهی می کنه. اما وقتی باز میکند میگوید: ارایت ان کان علی الهدی/ او امر بالتقوی... چه کسی ان کان علی الهدی او امر بالتقوی؟ مشخص است که عبدا اذا صلی.

ارایت ان کذب و تولی/ چه کسی کذب و تولی؟ الذی ینهی

پس نماز او یک نماز عادی نیست و نهی او هم یک نهی عادی نیست. نماز او یک نمازی است استوار بر هدایت و امر به تقوا. نهی او هم نهی ای است از سر تکذیب و تولی، وگرنه خداوند اینگونه آن را شرح نمیکرد.

تبیین صحنه: گاهی یک نفری گوشه ی خانه ی کعبه، مشغول شده به راز و نیاز با خدا، صدای او را هم کسی نمیشنود. اینجا نه امر به تقوایی هست و نه در نقطه ی نهی، تکذیب و تولایی هست. اما گاهی یک نفری بلند گفته الله اکبر/ بسم الله الرحمن الرحیم/ اقراء باسم ربک الذی خلق/... یعنی در حین نماز، داره امر به تقوا میکند. اینجاست که اگر کسی او را نهی کرد، نهی از یک مَنسَک عبادی خاص نیست. نهی از آن هدایت و امر به تقواست.

خداوند تقابل ایجاد میکند بین این دو فرد:

* یک تقابل، شکلی است: ینهی/عبدا اذا صلی
* یک تقابل، محتوایی و حقیقی است: که خداوند در قالب شرط می آورد: ارایت ان کان علی الهدی او امر بالتقوی/ ارایت ان کذب و تولی. چه چیزی را تکذیب کند؟ از چه چیز روی گردان شود؟ او بر چه هدایتی استوار است و به چیزی امر میکند؟

اگر این نماز، یک نماز معمولی بود، اصلا چنین نهی ای اتفاق نمی افتاد.

قرینه ی بعدی: در این سوره خداوند در مقام بیان مصداق برای چه حرفی است؟ برای این حرف که اقراء باسم ربک الذی خلق. چه کسی بخواند؟ پیامبر. خلق الانسان من علق/ اقراء و ربک الاکرم/الذی علّم بالقلم/علّم الانسان ما لم یعلم/کلا انّ الانسان لیطغی/ یعنی قرار است در ادامه ی سوره با صحنه ای مواجه شویم (چون سوره یک قالب کلی مطرح کرد: پیامبری که میخواهد تعلیم دهد و واسطه ی تعلیم شود برای ندانسته های بشر؛ و بشری که طغیان میکند و بی نیازی می ورزد) اگر قرار باشد اینجا سراغ مصداقی برویم، باید مصداقی باشد از امر به تقوا و هدایتگریه این پیامبر، و طغیان و استغنای انسان در مقابلش. در چه قالبی؟ عبداً اذا صلی/ الذی ینهی

ادعا: پیامبر خدا، به نماز ایستاده اما آنچه که بر زبان از قرآن جاری میکند در نماز، حساسیت مخالفانش را برانگیخته؛ تا جایی که تصمیم به نهی او از نماز گرفته اند. نماز او نماز علی الهدی و امر بالتقوی است و نهی آنها نهی تکذیب و تولی است. به پشتوانه ی چه کسی؟ کسانی که از او حمایت میکنند. از کجا فهمیدیم؟ چون جلوتر که خدا میخواهد عذاب کند، میگوید: لئن لم ینته لنسفعا بالناصیه/ناصیه کاذبه خاطئه/فلیدع نادیه... آن هنگام بخواند هوادارانش را. نادی یعنی همراه. از ندا می آید به معنای خواندن. نادی، کسی که به پشتبانی کسی دیگر می آید.

رسول خدا، مشغول به خواندن همین محتوای نازل شده در نماز است. از کجا میگوییم همین محتوا؟ چون نزدیکترین مصداق همین است. چون آنچه امروز مخاطب را به طغیان رسانده، همین اراده ی تعلیم پروردگار است و اینکه کسی را مامور کرده که به بشر ندانسته هایش را یاد بدهد. حالا اولین عکس العمل استغنا، بروز کرده در قالب نهی از نماز.

خدا در این صحنه وارد سخن شده: ارایت الذی ینهی/ عبدا اذا صلی... همه را در قالب غیابی آورده. (چرا؟ مثل این می ماند، که من خطاب به جمعی که اتفاقی در همان جمع افتاده باشد و شخص خاصی هم مدنظرم است اما میخواهم ذهن او را متوجه مفهوم و حقیقتی کنم که ممکن است مصادیق فراوانی داشته باشد، میگویم: چطور است حال آن کسی که، نماز نمی خواند و روزه نمیگیرد؟ حالا اون شخص در ذهن من مشخص است، مخاطب هم میدونه کیه، شخص مدنظر من هم نشسته. اما من در این قالب مطرح میکنم تا او را به مقایسه وادار کنم. این یک صنعت بلاغی است.)

ارایت ان کان علی الهدی/ او امر بالتقوی/ارایت ان کذب و تولی/... لذا جواب هم نمیدهد چون میگوید همین که احتمالش هم دهد کافی است. فرض کن اگر او بر هدایت باشد و امر به تقوا کند، فرض کن اگر تو تکذیب و تولی کنی، آیا مجموع این صحنه را الم یعلم بان الله یری؟ آیا فکر نمیکند این صحنه را با این عنوان خداوند تماشا میکند؟

خداوند روی این صحنه، عنوانگذاری میکند.

آنچه که ما از صحنه می بینیم همین است که الذی ینهی و عبدا اذا صلی. اما حقیقت صحنه اگر باز شود، مهم میشود که آنکس که نهی میکند مشغول تکذیب و تولی است و آنکس که نماز میخواند بر هدایت و امر به تقواست؛ با توجه به این عنوان ها، الم یعلم بان الله یری؟

بحث دیگری که فضا را شفافتر میکند: همه ی این اتفاقات همزمان اتفاق می افتد و همزمان آیات نازل میشود. از کجا میگوییم؟ خدا، از بعد از این الم یعلم بان الله یری، در قالب حال سخن میگوید: کلّا لئن لم ینته... اگر دست برندارد. وقتی میگوید اگر دست برندارد، یعنی الان که من سخن میگویم، هنوز دست برنداشته. این مفهوم دارد.

گویا خداوند، دو اقدام برای این فرد ناهی انجام میدهد:

* بین او و رفتاری که انجام میدهد، دعوت به مقایسه میکند با توجه به اینکه خدا نظاره گر است
* تهدید است. چرا؟ چون خدای متعال که این رسول را مامور به خواندن این حرف ها کرده، قرار است در اولین صحنه ی مواجهه ی او، پشتش را خالی کند؟ به نظر میرسد این اولین صحنه ی مواجهه ی این رسول با انسان طغیانگر است و بی نیازی می ورزد درحالیکه هوادارانی هم دارد.

ادعای ما این است: همین که رسول خدا داره آیات را میخواند، همزمان نهی صورت میگیرد و همزمان بازخورد و عکس العملی که خداوند به نهی نشان میدهد، نازل میشود و قرائت میشود.

حالا در این صحنه، در آیه ی یکی مانده به آخر، این سوال مطرح میشود که آیا خدا پیروز شد یا فرد ناهی؟ جمله ی پایانی نشان میدهد که خدا پیروز شد: از او اطاعت نکن، تو سجده کن و به خدا تقرب بجوی از این طریق که راه و روش این است.

این اتفاق، گویا اولین حمایت عملی خدا از پیامبر در قرائت قرآن است (قرائت قرآنی که در قالب نماز بوده)

بعد از تعطیلات میان ترم

تصویری نسبت به قسمت دوم سوره ارائه شد و بر اساس قرائن ظاهری موجود در سوره، تصویری که میشد ساخت، این بود:

(هدف از این تصویرسازی: گاهی شناخت تصویر بر اساس قرائن ظاهری است که میتواند ما را در فهم محتوا یاری کند. مانند سوره ی عبس. در این سوره آنچه مهم است این است که بتوانی این سوره را درست تصویر کنی: چه کسی، چرا، از چه کسی تصویر در هم کشیده)

در سوره ی علق، اینطور شروع کردیم:

هنوز مصداق فضای سخن در آیات اول دیده نمیشود اما دو مسئله مشخص است:

اراده ی خدا بر تعلیم بشر (از آیه ی اقراء و ربک الاکرم الذی علم بالقلم علم الانسان ما لم یعلم. یعنی پروردگاری قصد تعلیم ما لم یعلم کرده است به انسان و این تعلیم را به پشتوانه ی پروردگار بودنش اراده کرده است. ربوبیت را چگونه ثابت کرد؟ با گره زدن مسئله ی ربوبیت و خالقیت. همینجا، یک نکته نسبت به مخاطب سوره فهمیده میشود: گویا مخاطب سوره، یکسانی و هماهنگی این دو مقوله ی خالقیت و ربوبیت را باور ندارد و لذا خدا برای همین تاکید میکند در این سوره. رب، انسان را از علقه آفرید و این همان ثابت کننده ی ربوبیت پروردگار است. و از علق شروع کرد چون اولین مرحله ی قابل شهود است. رب، اگر خالق نباشد نمیتواند موجود را حرکت و پرورش دهد

این ربّ خالق، از سر کَرَم بالای خود، تصمیم به تعلیم گرفته است. هدف خدا در این سوره، ایستادن در نقطه ی ربوبیت نیست، بلکه تعلیم است اما قبلش میخواهد ثابت کند که تعلیم انسان، شان رب و پروردش دهنده ی اوست. او در مسیر رشد و هدایت خود، نیازمند راهنمایی هایی است که به آن علم ندارد و تو ای پیامبر! واسطه ی این تعلیمی)

قسمت دوم آیات، عکس العمل انسان است: انتظار میرود که این انسان که یک مالم یعلمی دارد و میداند خالقی دارد و همه ی وجودش اقرار میکند که خالقش همان رب اوست، انتظار میرود انسان وقتی بفهمد این ربّ خالق اراده ی تعلیم کرده، استقبال کند. اما قرآن میگوید: کلّا!

نیاز به تعلیم این پروردگار داری برای چگونگی بازگشت به این پروردگار: ان الی ربک الرجعی

جلوتر، خداوند صحنه ی دیگری را به تصویر میکشد:

ارایت الذی ینهی/عبداً اذا صلی

ارایت ان کان علی الهدی/ او امر بالتقوی الم یعلم بان الله یری

ارایت ان کذب و تولی

تا اینجا، خطاب به شخص پیامبر ص بود. ارایت یعنی آیا دیدی؟ اما آیا دیدی ای که منظور فقط نشان دادن نیست بلکه حکایت دادن از حالی است و به تصویر کشیدن آن. صحنه ها در عالم، ثابت است؛ تفسیر این صحنه ها از سوی افراد مختلف، متفاوت است. خداوند اعجازش در قرآن این است که روی صحنه های اتفاق افتاده، عناوینی میگذارد که بیانگر آن واقعه باشد.

قبل از بیان آیات، میخواهیم ثابت کنیم نمازی که داره خوانده میشه، اولا نمازگزار شخص رسول ص است و نمازش یک نماز عادی نیست و همچنین شخص ناهی جلوی یک حرکت تبلیغی ایستاده و مجرد از یک منسک عبادی نیست و دیگر اینکه رسول خدا ص پیروز این صحنه است (۴مورد شد)

بررسی مورد اول: ارایت الذی ینهی/عبداً اذا صلی. یک نفر که دارد نهی میکند، طرف مقابل: بنده ای آن هنگام که نماز میگذارد و این شخص رسول خداست. چرا ایشان؟ مهمترین قرینه: آیه ی پایانی که یک مخاطب مشخص دارد و به او میگوید نمازت را ادامه بده و از ناهی در مورد ترک نمازت اطاعت نکن. موید دوم: این نماز وقتی جلوتر میرویم، میگوید ارایت ان کان علی الهدی/ او امر بالتقوی یعنی یک نماز ویژه و خاص است و نماز معمولی نیست. مانع چیست؟ ممکن است کسی بگوید اگر چنین است چرا جمله را غایب گفت؟ یک قاعده ای داریم به اسم قاعده ی التفات: در جایی که موضع ضمیر مخاطب است از ضمیر غایب استفاده کنیم و یا بالعکس. اینجا خداوند میخواهد در این نقطه ی اول یک تَظَلُّم نسبت به این بنده ی نمازگزار انجام دهد. ارایت آنجاست که پیامبر را مخاطب قرار داده، نه از آن جهت که پیامبری داره نماز میخواند بلکه از این جهت که عبدی در مقابل پروردگارش ایستاده (شبیه این صنعت، در سوره جن است در آیات ۱۹ و ۲۰)

بررسی مورد دوم: گفتیم نماز او یک نماز عادی نیست و ویژه است و تبلیغی و هدایتی. از کجا فهمیدیم؟ ارایت ان کان علی الهدی/ او امر بالتقوی. خداوند شخص نمازگزار را چنین تحلیل میکند. معلوم میشود که این یک نماز به عنوان یک منسک عبادی نیست؛ بلکه در قالب نماز، حرف هایی از او صادر میشود که مصداق امر به تقوی است. نماز او مصداق استواری بر هدایت است. اگر نماز عادی باشد، انگیزه ای برای نهی پیش نمی آید اصلا.

بررسی مورد سوم: در مقابل، نهی هم یک نهی ویژه است. اینکه ناهی نگذارد نماز بخواند، یعنی نمیگذارد امر به تقوا کند فلذا مکذب تقوای او و متولی از امر هدایت اوست.

بررسی مورد چهارم: اما رسول خدا پیروز این صحنه است. چطور؟ در سیر آیات بررسی میکنیم. آیات این مصداق را باز میکند و دو گام با آن مقابله میکند (گام اول، هدایتی. گام دوم، انذاری)

عنوان اول روی شخص نمازگزار است: نمیگوید «حتما» چون برای چنین مانعیتی، حتی گمان این حرف هم کفایت میکند. میگوید این صحنه در نظرش چگونه است که شخصی را که بر هدایت استوار است و امر به تقوا میکند، نهی از نماز میکند.

عنوان دوم روی شخص ناهی است: حال که نمازش اینگونه است، آیا به این دقت کرده است که رفتارش یک تکذیب و تولی نیست به این هدایت و امر به تقوا باشد؟

اینها را با این جمله ختم میکند: الم یعلم بان الله یری

با این عناوین که در این صحنه موجود است، آیا متوجه نیست و علم ندارد به اینکه خدا می بیند!؟ (گام هدایتی)

اگر این گام تاثیر میگذاشت، دیگر ادامه ی سوره معنا نداشت. اما خداوند ادامه میدهد: لئن لم ینته لنسفعا بالناصیه/ناصیه کاذبه خاطئه/فلیدع نادیه/سندع الزبانیه/ کلّا....

اگر دست برندارد، حکایت از یک حال ماضی نیست بلکه از یک گفتگوی دوطرفه است. از نهی اش نسبت به نماز اگر دست برندارد (آن هم وقتی من گفتم که ارایت ان کان علی الهدی/ او امر بالتقوی و الم یعلم بان الله یری) لنسفعا بالناصیه/ناصیه کاذبه خاطئه

نهی از نماز، چه سنخیتی با دروغ و خطاکاری دارد؟ در آنجاست که نهی معمولی نیست و به پشتوانه ی یک دیدگاه و اعتقاد است.

دو قرینه نشان میدهد که پیروز این صحنه، پیامبر است:

* خطاب پایانی سوره که به پیامبر میگوید هرگز نسبت به این نهی تاثیرپذیر نباش و اطاعت نکن و سجده کن و از این طریق به خدایت تقرب بجوی
* در این آیات وقتی خداوند میگوید لئن لم ینته لنسفعا بالناصیه، دروغ که نمیگوید! پس وقتی راست میگوید از دو حال خارج نیست: یا طرف مقابل دست از نهی برداشته که پیروز پیامبر میشود و یا دست از نهی برنداشته که قطعا باید وعده ای که خدا داده محقق شود چون این یک وعده ی عملی در صحنه است

آیات، در مقام تهدید فعلی است و نه آینده.

موی پیشانی اگر گرفته شود، کنترل شخص در اختیار گیرنده است. (ناصیه در مواردی در قرآن مطرح شده که مخاطب سطحی از استغنا را در خود می بیند، و گرفتن موی پیشانی، اوج تحقیر است)

در این تصویر، یک سوال جدی پیش می آید: اینجا چه اتفاقی داشت می افتاد که خدا با پیامبر مستقیم سخن میگوید؟

اینجا، مصداقی نیاز داریم برای علی الهدی او امر بالتقوی.

* یک مصداق عام دارد: کل آیات قرآن که قبل از این صحنه نازل شود.
* یک مصداق خاص هم دارد که نزدیک ترین مرجع ضمیر را نشان میدهد: آیات ابتدایی که همین الان نازل شد. پس امر به تقوا و هدایت به تقوا همین آیات ابتدایی سوره است. یعنی صحنه این است: رسول خدا به نماز ایستاده و همین آیاتی که داره بر او نازل میشود را میخواند اقراء باسم ربک الذی خلق... اولین حرفی که میزند، مخالف عقاید مشرکان اطرافش است.... ان الی ربک الرجعی. از این نقطه، شروعِ نهی است و لذا میگوید ارایت الذی ینهی

(فضای سخن آیات، روی زمین اتفاق می افتد اما خدا نسبت به این فضای سخن، نقش منفعل ندارد بلکه نقش فعال دارد. یعنی منتظر اتفاقات روی زمین نیست که برای آنها جمله ای بگوید. خدا قرار است ظرف این ۲۳ سال، مایه ی هدایت بشر را نازل کند و همراه نزول این آیات، صحنه به تصویر کشیده میشود)

فرد ناهی، به مجرد نزول و تبلیغ سخنان، داره اونها رو میشنوه. الم یعلم بان الله یری... گویا هنوز جلوی نهی او گرفته نشده. کلّا... فلیدع نادیه... گویا حامیانش به حمایت او می آیند. پس به صورت زنده، خداوند از طریق پیامبر با ناهی سخن میگوید و به مجرد هر رفتار او، آیات سخن میگوید و همین بزرگترین عامل بازدارنده است.

رسولی که قالب نماز را برای تبلیغ استفاده کرده و از قرائت قرآن در نماز داره برای تبلیغ استفاده میکند، باید مسیرش هموار باشد.

سوال: طبق نقل های تاریخی، شنیده ایم این آیات از اولین آیات نازل شده است و در غار حراء. آیا این مطلب با تصویر سوره منافات ندارد؟

جواب: خیر! آیات نازل شده تا آیه ی ان الی ربک الرجعی است و او، حالا همین ها را دارد در نماز میخواند؛ و مابقی آیات حالا دارد در صحنه اتفاق می افتد. (مقابله ی در صحنه، از اعجاز این سوره است.)

جهت هدایتی: پشتیبانی از قرائت قرآن توسط پیامبر ص در نماز. اما قرائت قرآنی که نه نمازش عادی است و نه قرائتش بی روح؛ بلکه یک قرائت تبلیغی است.